

سرمقاله

دعوت به مطالعه درباره مسائل خویش

در روایات و ادعیه وارده از شرّ علم بی‌منفعت به خدا پناه برده شده و مومنین به علم نافع دعوت شده‌اند. میزان علم نافع در درجه اول ربط علم با سعادت انسان و فایده آن در تامین حیات ابدی است که ما برای آن آفریده شده‌ایم. در مرتبه بعد شاید مراد از علم نافع علمی است که به شناختی از مسائل زندگی ما راه می‌برد که گره از گرفتاری و مشکلی می‌گشاید و راه زندگی را بر ما هموارتر می‌کند. چنین دانش‌هایی به کسب و کاری رونق می‌دهند یا حوزه کسب و کاری را باز می‌کنند که درآمد و اشتغال می‌آفریند. دسته دیگری از علوم نافع دانش ناظر به فنون و حرف و تکنولوژی‌هایی می‌تواند باشد که در امر تامین معیشت و رفاه زندگی ما موثر است و استفاده از آنها انجام کارها را برای ما راحت‌تر می‌کند.

در مقابل، علوم بی‌منفعت علمی هستند که چنین فوایدی ندارند یا به نتایجی راه نمی‌برند. فی‌المثل به حل مسائلی ناظر هستند که مسائل مهمی نیستند و حل شدن یا نشدن آن و بحث در اطراف آن ثمری در حل مسائل معیشتی و گرفتاری‌های اجتماعی یا رشته کسب و کاری ندارد.

با این تعریف ساده منفعت یا بی‌منفعتی علم به: مساله‌ای باز می‌گردد که علم درباره آن صحبت می‌کند و توانایی بحث علمی در روشن کردن موضوع و گره‌گشایی از مساله‌ای است که در باب آن سخن می‌گوید.

معیار این روشنی و گره‌گشایی، حداقل، این است که راهبردهای کارآمدی به مخاطبان خود بدهد و راهنمای ایشان در اخذ تدابیر عملی شود. سخنان کلی انتزاعی مقبول و توضیح واضحی در قالب علمی، سخنان بدون مرز معنایی مشخص و توهم‌آفرین، توضیحات پیچیده فاقد تطبیق مصداقی مشخص و فرورفتن در مباحث ریاضی پیچیده در بحث از واقعیات اجتماعی از جمله سخنان علمی بی‌منفعتی است که امروز رواج بسیاری دارد.

به طور کلی می‌توان گفت مساله عدم منفعت بسیاری از مباحث علمی رایج ریشه در انتخاب مساله و روشی دارد که درباره مساله بحث و گفت‌وگو می‌شود. مساله و روش دو موضوع درهم تنیده‌اند و به سادگی نمی‌توان آنها را از هم تمیز داد. اما به اقتضای مجال اندک سخن، در این نوشته درباره انتخاب مساله در جامعه علمی خود بیشتر سخن می‌گوییم.

مساله‌های علمی ما از چه منابعی برمی‌خیزند؟

بیشتر مسائلی که جامعه علمی ما به آن اشتغال دارد از تئوری‌های رایج و پارادایم‌های حاکم جامعه علمی منشعب می‌شود. منظور از پارادایم؛ مقبولات جامعه علمی و ذهنیت کلی است که یک جامعه علمی یا بخشی از یک جامعه از آن تبعیت می‌کنند. این ذهنیت یا نگرش، مجموعه‌ای از تئوری‌ها و مفاهیم و ابزارهای تحلیلی است که جامعه علمی مطابق آن به جهان پیرامون خود می‌نگرد و بر اساس آن مساله خویش را می‌گزیند.

نگرشی که جامعه علمی به وسیله آن به بررسی دنیای پیرامون خود می‌پردازد از طریق تعلیم و تربیت و نرم‌ها و هنجارهای محیط آموزشی به ایشان منتقل می‌شود و به نحوی با ایشان عجین می‌شود. مثال این قاعده، مرجعیت یا اعتبار مراجع علمی است. در هر جامعه علمی دسته‌ای از کتب و دانشمندان به عنوان مرجع شناخته می‌شوند و تاسی به راه و روش

و افکار ایشان نزد اهل جامعه یا گروهی از ایشان مقبول و مستحسن است و اگر کسی خلاف گفتار و منش ایشان در مطالعات و نوشتارها رفتار کند پذیرفته نیست.

از سوی دیگر محققین در انتخاب مساله راهی را می‌گزینند که منابع تحقیق لازم درباره آن دسترس باشد. این کار، ایشان را به سمت موضوعات رایج و پارادایم مقبول می‌کشد. حتی در صورتی که مساله ایشان با تئوری‌های رایج علمی فاصله داشته و منابع مستقیمی در این حوزه به دست نیاورند کوشش می‌کنند موضوع خود را به نحوی به موضع رایجی الصاق کنند.

به عنوان مثال امروز بخش زیادی از مسائل حوزه سیاست‌گذاری و مدیریت درباره نوآوری و ابعاد آن است. این مساله چنان گسترده است که به همه مسائل علم و فناوری از دریچه نوآوری نگریسته می‌شود. نوآوری معنایی سرشته با اقتصاد جوامع توسعه یافته و سیر تحولات ایشان است. مفهوم نوآوری و تئوری مبنایی آن را روزگاری شومپیتر بسط داد تا کاستی تئوری‌های اقتصاد کلاسیک را در توضیح مساله تحول و دگرگونی اقتصادی جوامع توسعه یافته توضیح دهد. پس از آن، این تئوری در سطح خرد به کار گرفته شد و دستمایه تحلیل مسائل بنگاهی قرار گرفت و گستردگی یافت. از این راه مفهوم نوآوری به مسائل سیاست‌گذاری راه برد و درباره مسائلی مانند نظامات ملی نوآوری و نقش آن در توسعه علم و فناوری جوامع بحث و گفتگو شد.

امروز این تئوری‌ها و به عبارتی ذهنیت مبتنی بر نوآوری یکی از دستمایه‌های تحلیل‌گران مسائل سیاست علم و فناوری است و در آکادمی‌های جهانی و به تبع آن در جامعه ما از آن بسیار سخن گفته می‌شود و موضوع ترهای دانشگاهی در دوره‌های کارشناسی و دکتری، و ابزار تحلیل مسائل علم و فناوری در جامعه ما قرار می‌گیرد. روشن است میان جامعه مورد نظر شومپیتر یا بنگاه مورد نظر پورتر و جامعه اقتصادی و شرکت‌های اقتصادی ما فاصله زیادی است. وقتی ما از این تئوری‌ها استفاده می‌کنیم در عمل این فاصله را نادیده می‌گیریم.

البته این سخن به معنی بی‌ربط بودن مباحث نوآوری با مسائل بنگاه‌های ما و تقلیل درجه اهمیت آن در کسب و کار روزگار ما نیست.

مساله اینجاست که امروز بسیاری از تحقیقات ما درباره مسائل، از تئوری‌هایی بلند می‌شوند که فرآورده محیط متفاوتی هستند. این تئوری‌های رایج، تحقیقات ما را راهبری می‌کنند و به ما درباره خویشتن خویش شناخت و آگاهی می‌بخشند. حالت مطلوب آن است که خود تئوری بپردازیم و مفاهیم و نگرش‌های برآمده از محیط ملی ما دستمایه انتخاب مساله تحقیقی باشد.

البته وقتی می‌گوییم تئوری‌ها از جوامع دیگری برمی‌خیزند به این معنی نیست که این تئوری‌ها مانند نقشه شهر نیویورک هستند و به وسیله آن خیابانی را در تهران نمی‌توان یافت. آنچه را این تئوری‌ها می‌گویند با حک و اصلاح و تطبیق منتقدانه برای تحلیل مسائل دیگر جوامع به کار می‌توان گرفت. به عبارت دیگر دانش اجتماعی ماهیت بومی و منطقه‌ای ندارد اما به شرایط اجتماعی که از آن برمی‌خیزد به غایت وابسته است.

نزدیک کردن تئوری‌ها به شرایط اجتماعی دیگر، کار عالمانه‌ای است و مجاهدت علمی و کوشش‌های تحقیقی سخت کوشانه‌ای می‌طلبد. چنین مجاهدت علمی در جامعه عملی ما به ندرت انجام می‌شود. کاستی‌های نهادی، رفتاری‌های معیشتی، فرهنگ تحقیق و مهمتر از آن شیوه‌های تعلیم و تربیت مانع تحقق چنین کوشش‌های علمی نابی است.

نظام آموزش دانشگاهی در حوزه مدیریت و سیاست‌گذاری مواد درسی و آموزه‌های لازم برای چنین تدقیقات علمی فراهم نمی‌آورد. دوره‌های علمی پایه این رشته‌های تحصیلی بسیار ناقص طراحی شده‌اند و بیشتر نیروهای خود را از فارغ‌التحصیلان رشته‌های مهندسی می‌گیرند. این گروه، پایه دانش‌های انسانی عمیقی ندارند. در حالی که مبنای این دانش‌ها برگرفته از حوزه‌های علوم انسانی است و بحث و دقت نظر انتقادی در مبنای این علوم نیازمند پایه‌های علوم انسانی قدرتمندی است که ایشان در طول مدت تحصیل خود فرا نمی‌گیرند. و البته از طرف دیگر نباید از نظر دور داشت که استعدادهای برتر کشور معمولاً به سختی جذب رشته‌های انسانی می‌شوند.

از سوی دیگر دانشجویان دوره‌های عالی چنان گرفتار مسائل معیشتی و حاشیه‌های غیرعلمی می‌شوند که فرصت تمرین تحقیق علمی در دوره‌های تحصیلات تکمیلی را نمی‌یابند. بسیاری از مدرسان این رشته‌ها نیز گرفتار مسائلی غیر از

تحقیق و علم‌آوری هستند و بیشتر به انجام پروژه‌های تحقیقی اشتغال دارند که وسیله کسب درآمد و معاش ایشان است. دانشجویان نیز ایشان را در انجام این دسته کارها یاری می‌دهند و راه‌های کسب و کار از رشته خود را آموزش می‌بینند. در این محیط، بیشتر فعالیت علمی به ترجمه یا گرده برداری ناقص از منابع علمی و شیوه‌های تحقیقی مراجع علمی معتبر تقلیل پیدا کرده است. برای جلوگیری از طولانی شدن کلام مثالی را توضیح می‌دهیم: شرکت ملی گاز ایران در جهت سیاست حمایت از توسعه علمی خود به پایان نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری در حوزه مسائل مدیریت و سیاست‌گذاری حمایت مالی می‌کند و به دانشجویان برای جمع‌آوری اطلاعات از صنعت کمک می‌کند.

بیشتر این پروژه‌ها ساختار ساده‌ای دارند. در این روش دانشجویان مساله‌ای را مطابق منابع علمی و ذهنیت غالب برمی‌گزینند مانند انگیزش کارکنان و نظام نوآوری در صنعت گاز و مانند آن. سپس مطابق کتب مرجع فرم‌های نظرسنجی تهیه و اطلاعات لازم برای تحلیل مسائل خود را جمع‌آوری می‌کنند و سپس آن را تحلیل نرم‌افزاری کرده و نسخه‌ای از آن را به صنعت ارائه می‌کنند.

تقریباً با اطمینان می‌توان گفت بیشتر تحقیقاتی از این دست ارزش خواندن ندارد و تنها مفید فایده برای گرفتن مدرک است. زیرا دانشجو و اساتید وی طی تحقیق هیچ تلاش جدی برای شناخت مساله صنعت و توضیح آن نمی‌کنند. بیشتر همت ایشان به توضیح و تکمیل متد کار عطف می‌شود. بیشتر سوالات نظر سنجی این تحقیقات از کتب مرجع گرفته می‌شود بدون آن که تغییری در سوالات داده شود. در نتیجه، غالب مسائل با بنگاهی مانند شرکت ملی گاز سنخیتی ندارد یا حداقل، ادبیات نزدیکی با مسائل آن ندارد.

این مثال را آوردیم تا درباره دومین منبع مسائل تحقیق سخن بگوییم. بخشی از مسائل تحقیقی ما را شرکت‌ها و بنگاه‌ها تعریف می‌کنند. این دسته مسائل به واقعیات اجتماعی ما نزدیک‌تر هستند و پژوهش درباره آنها کاربرد مفیدتری دارد. ایشان برای انجام این دسته امور هزینه‌های زیادی را نیز انجام می‌دهند.

با وجود این انجام این طرح‌های تحقیقی به آفرینش مقالات و کتب علمی ارزشمندی راه نمی‌برد. زیرا دستگاه تعلیم و تربیت ما نویسندگان قابل‌تربیت نمی‌کند که از این پروژه‌ها گزارشات خوب یا مقالات علمی ارزشمندی برای مراجع علمی تولید کنند. نویسندگان قابلی که این اطلاعات را به صورت متون روان علمی درآورند و با نقد و بررسی خود از آنها نتایج قابل استفاده بگیرند کم‌شمار هستند. اگر بگوییم نوشتن روان مطالب به زبانی منطقی و توضیح مساله در قالب ادبیاتی محکم درمیان اساتید این فنون هم غریب است سخنی به گزافه نگفته‌ایم.

تعریف‌کنندگان پروژه هم انتظارات خود را به خوبی نمی‌توانند تعریف کنند. برای آنها تولید علم به معنی مقاله و کتب معتبر هدفی جدی نیست و هزینه‌چندانی برای آن انجام نمی‌دهند. اطلاعات بیشتر پروژه‌ها در قالب لوح فشرده یا مجلدات متعددی تدوین شده و در بایگانی‌ها نگهداری می‌شود. در صورتی هم که به چنین مهمی توجه کنند ایشان ناظر و کارفرمای قابلی برای انجام این امور نیستند. شاید کتبی را که شرکت‌های بزرگ و بنگاه‌های دولتی منتشر می‌کنند دیده‌اید که بسیاری از آنها فاصله زیادی با استانداردهای نشر و کتب علمی دارد.

از سوی دیگر متقاضیان مقاله علمی یعنی نشریات علمی و تخصصی و ترویجی هنوز استانداردهای روشنی برای گرفتن مقالات علمی راجع به مسائل اجتماعی ما ندارند و روش کار ایشان استعدادها را منحرف می‌کند. یعنی این نشریات به قرار داشتن در قالب‌های متدیک تحقیق بیشتر اهمیت می‌دهند تا موضوع. هر موضوعی که از متد تحقیق و رعایت آداب نوشتاری برآید مورد تایید ایشان قرار می‌گیرد. اما گزارشات علمی خوبی که از این قواعد به خوبی تبعیت نکنند از این نشریات طرد می‌شوند. این موضوع را در گفتار دیگری دنبال خواهیم کرد اما فی‌الجمله بگوییم برای این نشریات روش تحقیق و قرار گرفتن در چارچوب آن از موضوع اهمیت بیشتری دارد.

مقالات گزارش گونه حاوی مطالب مفید درباره تجربه دستگامی اجرایی یا انجام طرح تحقیقی در دانشگاهی و نتایج آن، اصولاً مقاله علمی شناخته نمی‌شود مگر آن که به قالب، فرمت، مقالات علمی! درآید. یعنی ده‌ها نقل قول و مرجع و سند برای آن آورده شود. برای علمی کردن چنین مطالبی دانشجو و محقق باید به روشی سخت پیچیده متوسل شود که ترجیح می‌دهد به کاری در چارچوب ادبیات مساله و موضوعات کتابخانه‌ای اقدام کند تا ثبت تجربه یا تحقیقی راجع به مسائل اجتماعی ما.

تحقیق درباره مسائل برآمده از مقبولت رایج بسیار ساده است. زیرا ادبیات روشن و گسترده‌ای درباره آن وجود دارد و

نویسنده با مراجعه به منابع می‌تواند از آنها بهره‌گیرد. اما نویسنده‌ای که بخواهد درباره فلان مساله تکنولوژیک در شرکت نفت فلات قاره ایران حرف بزند منابع علمی غنی و مقالات مرجعی کمتر به دست می‌آورد که او را یاری کند. کمتر استاد راهنمای راه‌رفته‌ای هم می‌یابد که او را در این مسیر یاری دهد و ظرایف کار علمی در این شرایط را به او بیاموزد. در این حالت او ادبیات رایجی را می‌گزیند و بخش نظری مقاله خود را به بیان این ادبیات می‌پردازد و در پایان موضوع خود را به آن الصاق می‌کند. به همین دلیل اگر مباحث تئوریک را از بسیاری از این دست مقالات حذف کنیم هیچ خللی در مقاله ایجاد نمی‌شود. این کار وقت زیادی از محقق می‌برد و از غنای کار تحقیقی او درباره مساله می‌کاهد.

از آنچه گفتیم نتیجه می‌توان گرفت که انتخاب بسیاری از مسائل تحقیق در جامعه علمی ما متأثر از تئوری‌های رایجی است که فرآورده جامعه ما نیست و تلاش علمی جهادگونه‌ای برای تطبیق آن با شرایط اجتماعی ما نیز صورت نمی‌گیرد. مسائلی که از این شیوه به دست می‌آیند با مسائل ما فاصله دارند و علمی که از این تحلیل‌ها به دست می‌آید در مواقع زیادی نافع نیست.

یکی از راه‌های عبور از این بحران مساله، تحقیق درباره موضوعات مشخص یا مطالعات موردی درباره مسائل مبتلابه دستگاه‌ها و ادارات و بنگاه‌ها و حوزه‌های سیاسی و اجتماعی است. در این تحقیق محقق کوشش می‌کند مساله‌ای را به دقت بیان کند و علت وقوع آن را ریشه‌یابی نماید. بدون آن که به لایه‌های عمیق تئوریک بحث فرورود یا کوشش کند مساله را ذیل تئوری خاصی توضیح دهد.

موضوع چنین تحقیقاتی موارد روشنی هستند و مصادیق قابل اشاره‌ای در عالم واقع دارند. تجربه توسعه دانشگاه در منطقه‌ای خاص، مشکلات پیش آمده در انتقال تکنولوژی مشخص، بررسی عملکرد اداره یا بنگاهی معین و مانند آن. چنین تحقیقی هر چه به استفاده از شواهد موجود و ثبت و تحلیل آن نزدیک باشد منفعت بیشتری دارد. آنچه برای ما اهمیت دارد عینی بودن مساله و مبتلابه بودن آن و گزارش خوب نویسنده از آن است.

نشریه «نامه سیاست علم و فناوری» در برنامه خود حمایت از چاپ و نشر چنین مقالاتی را دنبال می‌کند و از محققین عزیز دعوت می‌کند مطالعات موردی خود را برای این نشریه ارسال کنند. ما آرزو داریم روزی بخش بیشتر نشریه را به چنین مقالاتی اختصاص دهیم مقالاتی که امروز کم‌شمار هستند.

دبیر علمی نشریه